

صنیع الدوله ، اولین تکنوکرات ایرانی

مجید یوسفی

از میان مشروطه خواهان و آنان که سر در کسوت قدرت و شوکت داشتند کمتر کسی است که به اعتبار و منزلت صنیع الدوله اقدامات و گفتارهایی موثر از دست و توان او برآمده است. صنیع الدوله از معذود جوانان داخل دربار بود که وقتی قدم به فرنگ گذاشت از فرصت و امتیازی که به سفارش میرزا حسین خان سپهسالار و با درایت پدرش مخبرالدوله فراهم آمده بود بهره ها جست.

او در همان سال های نخست در ذکاوت هوش و علم دانی شهره عام و خاص شد. در پایان تحصیل از مدرسه صنعتی برلن با موفقیت به مقام نخست مهندسی معدن برگزیده شد. حالا این فرزند سیه چرده مخبرالدوله هدایت مدار و گواهی دارد که دست به دست در آلمان و بلژیک می چرخد. از این کارخانه به کارخانه دیگر در برلن و بروکسل آوازه ای از این جوان ایرانی بلند شده است. او که در دومین سفر ناصرالدین شاه وظیفه مترجمی او را به عهده داشت به زودی مورد اقبال و توجه ملوکانه قرار گرفت.

صنیع الدوله در سی و پنجمین بهار زندگی خود وقتی به ایران می آمد دنیادیده ای بود در هیئت و کسوت تکنوکرات های فرنگی که کمتر در میان دیگر فرزندان دربار چنین شأن و منزلتی پیدا می شد. در ایران اول کاری که بر آن همت گمارد تاسیس کارخانه نساجی بود که با همت و ضمانت مالی حاج محمد تقی شاهزادی دومین مرد اقتصادی ایران - پس از امینالضرب - کار او ردیف شد. گفته اند که شاه بر حسب ارادت و علاقه ای که به این جوان مشتاق جویای اصلاح و آبادانی داشت مساعدت هایی کرد، اما این مساعدت ها هیچ کدام مانع از آن نشد که این کار از ادامه اش باز نایستد. کمی بعد صنیع الدوله به همان بلایی مبتلا شد که امین الدوله در تاسیس کارخانه های کبریت سازی و قند کهریزک دچار شده بود. این دو دشمنانی داشتند که نه تنها دشمن آنان به شمار می رفتند بلکه دشمن منافع ایران بودند. روس و انگلیس به رغم آنکه امتیازات و قرارداد های ظالمانه ای در شیلات، جنگل، رودخانه، تباکو و راه آهن از ایران ستانده بودند در عمل اجازه فعالیت به هیچ صنعتی را نمی دادند. صنیع الدوله تنها دو سال دوام آورد و بازار نساجی را به ناچار به صاحبان سرزمین آفتاب تابان سپرد. کارخانه کوره آهن تراشی که در آخرین سال حیات ناصرالدین شاه راه اندازی شد دومین کاری بود که از این جوان تازه از فرنگ برگشته برمی آمد. اما حوادث بعدی از جمله ترور ناصرالدین شاه و بی کفایتی مظفرالدین شاه پادشاه بعدی در اداره کشور عملأً کارخانه کوره آهن تراشی را متوقف کرد. صنیع الدوله تا پیش از انقلاب مشروطه دو کار دیگر را نیز در دست گرفت که هر دو کارخانه های کبریت و قند کهریزک امین الدوله بود؛ امین الدوله ای که در دوران حیاتش هرگز نتوانست تعامل و مراوده صلح جویانه ای با صنیع الدوله برقرار کند وانگهی هر کدام از این کارها به همان دلیلی که امین الدوله را زمینگیر کرد وی را نیز از ادامه کار بازداشت. صنیع الدوله که فرهنگ آلمانی در خونش می دوید و شکست در قاموس او معنی نداشت به کوه های شمال رفت (پس قلعه)، دید که آنجا سرزمین سرب است، سهل است که وقتی این خاک به دست آلمان ها سپرده شد نقره هم در آن یافتند. صنیع الدوله در چشم برهمن زدنی به آلمان رفت و کارها را سامان داد. در ایران خود دست به کار شد، کارگرانی استخدام کرد. کار به حرکت افتاد که مشروطه بريا شد. او که در بخشی از زندگی خود در کار ساختن دنیای مدرن نقش عمده ای را ایفا کرد، این بار به دعوت اصلاح طلبان قاجاری چون ناصرالملک، موتمن الملک، مشیرالملک و مخبرالسلطنه وظیفه ریاست نخستین مجلس ملی ایران را بر عهده گرفت. مجلسی پرشور و گداز و پر از اصناف و طبقات بازاری که مشرب و مسلک ویژه ای داشتند. نمایندگان روی زمین

می نشستند، نوکر و قلیان دار خود را هم می آوردند. در جلسات اول تماشچیان و شاکیان هم سخن می گفتند. آمد و رفت آزاد بود. حتی نوشته اند: «هر روز صبح که جلسه تشکیل می شد، عذابی بود، همه حرف می زدند، نظمی نبود و نه نوبتی و نه رعایت تذکرات رئیس. چشم ها به قالیچه ای دوخته شده بود که سید محمد طباطبایی و

سیدعبدالله بهبهانی سیدین سندها روی آن می نشستند که بیشترین سهم را در انقلاب مشروطیت داشتند.»

چنین آدابی با روحیه آلمانی صنیع الدوله سازگار نبود. بی تابی می کرد. اتابک وقتی با امان نامه امین الضرب و با رایزنی مخبرالدوله به ایران بازگشت، صنیع الدوله نفسی تازه کرد که تیری از درون مجلس سینه اتابک را شکافت و آرزوی بسیاری را همچون سنت گرایان مجلس و طبقات بازار نقش بر آب کرد. صنیع الدوله پیش از اینکه استعفای خود را در دستور کار قرار دهد و مجلس اول را به احتشام السلطنه بسپارد، سایه حکام مقدری چون ظل السلطان و آصف الدوله را از جنوب و خراسان، قوام الملک را از فارس، سردار منصور و حجت الاسلام خمامی را از رشت، حاج میرزا حسن و امام جمعه را از تبریز دور کرد.

او حتی پس از خروج از مجلس نیز هنوز نقشه راه آهن ملی را تنها عامل توسعه و پیشرفت جامعه ایرانی می دانست و سنگ آن را بر سینه می کوبید که به تیر تپانچه ایرالون گرجی تبعه روس که گویا به دنبال احراق حقوق معوقه خود در کارخانه کوره ذوب فلز بود به خاک نشست. آرزوی صنیع الدوله این بود که خطوط راه آهن و ده ها طرح و پروژه نیمه تمام صنعتی و معدنی همچون دیگر ممالک پیشرفته جهان بتواند مایه «نجات ایران» شود.